



دو شمشیر در جنگ: GILLETTE در برابر WILKINSON

پدرم فقط پنج سال داشت.

خانواده در روستایی کوهستانی زندگی می‌کرد که به دشت پایین مشرف بود. از خانه‌های سنگی، دنیا دور به نظر می‌رسید، اما هر رویدادی سرانجام از کوه بالا می‌آمد.

بزی از مردی اهل اتحادیه کارگری خریده بودند. آن حیوان روزگاری درآمدی داشت، اما صاحبش تصمیم گرفته بود آن را بفروشد.

مادربزرگم هر روز صبح سعی می‌کرد شیرش را بدوشد.

هیچ وقت کافی نبود.

پدرم مثل همه بچه‌ها صبحانه می‌خواست. پس فنجانی روی میز ظاهر می‌شد: نان بیات، کمی شیر بز، و آب کوهستان که اضافه می‌شد تا یک روز بیشتر دوام بیاورد.

این جنگ بود، پیش از آنکه کسی اسمش را جنگ بگذارد.

سپیددم چند قدمی از خانه تا میدانی کوچک می‌رفت و به آسمان نگاه می‌کرد.

از آنجا جنگ را تماشا می‌کرد، انگار بازی‌ای باشد.

هوایماها از افق می‌گذشتند. آذیرها از دشت پژواک می‌دادند. بمب‌ها روی فرودگاه‌ها و تأسیسات نظامی می‌افتادند. بزرگ‌ترها پیچ می‌کردند، اما بچه‌ها به بالا نگاه می‌کردند.

جنگ جهانی دوم آغاز شده بود.

همه را درگیر می‌کرد.

با این حال، دو رویداد، که هزاران مایل از هم فاصله داشتند، سرانجام در یک تیغه به هم می‌رسیدند.

آلمانی‌ها به حملات بریتانیا با بمباران لندن و دیگر شهرهای بزرگ پاسخ دادند. کارخانه‌ها تولید را کند کردند. تدارکات کمیاب شد. حتی تیغه‌های معروف Wilkinson Sword هم کم‌کم از قفسه‌ها ناپدید شدند.

در همان زمان، نیروهای بریتانیا در آفریقا می‌جنگیدند.

آنجا هزاران اسیر گرفتند.

ارتش گرسنگی را تحمل می‌کند.

ارتش گرما را تحمل می‌کند.

آنچه تحمل نمی‌کند بیماری است.

نخستین آیینی که بر بسیاری از اسیران تحمیل شد نه یک سخنرانی بود، نه یک رژه، و حتی نه یک واکسن.

اصلاح صورت بود.

صورت تمیز یعنی انگل کمتر، عفونت کمتر و کنترل بیشتر.

در ماه‌های نخست همه دنبال «شمشیرها» می‌گشتند.

«شمشیرها» نبودند.

لندن نمی‌توانست به اندازه کافی از آن‌ها برساند.

آن وقت آمریکا وارد میدان شد.

کشتی‌ها از اقیانوس‌ها می‌گذشتند و غذا، سوخت، تجهیزات و، در میان چیزهای بی‌شمار دیگر، تیغه می‌آوردند.

درون اردوگاه‌های اسیران دگرگونی‌ای ظریف رخ داد.

مردها دیگر «شمشیرها» را نخواستند.

شروع کردند به خواستن یک Gillette.

همان‌طور که جنگ جهانی اول کمک کرده بود Wilkinson Sword مشهور شود، جنگ جهانی دوم کمک کرد

Gillette به واژه‌ای همگانی بدل شود.

یک برند به یک زبان بدل شده بود.

سال‌ها بعد، وقتی اسیران، سربازان و کارگران به خانه برگشتند، به ایتالیا، فرانسه، مصر، یونان یا هر جا که

سرنوشت برده بودشان، وارد نزدیک‌ترین مغازه شدند و تیغ نخواستند.

گفتند:

«یک Gillette بدهید.»

این بود نبردی که اهمیت داشت.

و «دو شمشیر» آن را باختند.

Ferdinando